

پیش‌گفتار

هفته‌ی آخر مارس 2013 در دانشگاه سواز لندن یک جلسه از جانب حسن زادگان به مدت یک هفته برگزار شد، که در آن فعالین سیاسی مختلف چپ و راست حضور داشتند. یکی از سخنرانان این همایش من بودم که در آنجا چند تا سخنرانی ارائه دادم. از آنجایی که هیچ اثری از ویدئوهای یوتیوبی آن جلسه در اینترنت وجود ندارد، تصمیم گرفتم که قسمت‌هایی از متن سخنرانی که همچنان در لپ‌تاپم موجود بود را دوباره منتشر کنم، تا به کسانی که در طول این سالیان از چپ به راست افراطی یا فاشیست اسلامی و محور مقاومتی یا سلطنت‌طلب و غیره تبدیل شده‌اند بگویم که ما همچنان بر خواستگاه پرولتاریایی تاکید داریم و تا آخرین قدم برای رسیدن به یک جامعه‌ی سوسیالیستی مبارزه خواهیم کرد و هرگز از مواضع برحق خود عقب نخواهیم نشست. از رفیق شیوا به خاطر بازبینی این سخنرانی‌ها متشکرم. تا جایی که به یاد دارم در آن یک هفته من در مجموع پنج تا سخنرانی ارائه دادم، ولی به احتمال خیلی زیاد فایل پیش رو کل آن سخنرانی‌ها را پوشش نمی‌دهد. صاحب این قلم اگرچه در سال‌های اخیر دچار تغییرات زیادی در اندیشه و جهانی‌بینی مارکسیستی شده است، اما هرگز حاضر نبوده از زاویه‌ی دید طبقات غیرکارگر به سیاست نگاه کند.



نشست اول - سخنرانی دوم: نقش اقشار و طبقات مردم و اصلاح
طلبان حکومتی

بررسی طبقاتی جنبش سبز

اگر بخواهیم در مورد نقش اقشار و طبقات اجتماعی در تحولات سال ۸۸ صحبت کنیم و یک تحلیل طبقاتی و ماتریالیستی در مورد اعتراضات خودجوش موسوم به جنبش سبز ارائه دهیم، باید کمی به عقب‌تر برگردیم و به تحولاتی که در آن دوره اتفاق افتاد از موضع مارکسیستی نظری بیان‌دازیم. اولین تحولات سال ۸۸ صرفاً در چارچوب کشمکش درون جناحی و جنبش سبز نمی‌گنجد و این تحلیل که گویا کل این حرکت در تمام دوره‌ها در کنترل سبزه‌ها بوده یک جعل و تحریف تاریخی است و کمترین حقانیتی ندارد، اما در این شکی نیست که در این کشمکش‌ها سبزه‌ها توانستند وزنه‌ی سنگینی باشند و تاکنون هم توانسته‌اند، در میان بخشی از خرده بورژوازی معترض شهری نفوذ خود را حفظ کنند. من برخلاف برخی از پوپولیست‌های چپ اِدا بر این نظر نیستم که جوانان حاضر نیستند، برای موسوی و کروبی خودشان را به کشتن دهند یا به خاطر اصلاح طلبان به خیابان بیایند، اِدا اینگونه نیست در دوره‌ی جنگ دو رژیم هار و مرتجع بعث و جمهوری اسلامی میلیون‌ها جوان داوطلبانه روانه‌ی جبهه‌های جنگ می‌شدند و خود را برای این خمینی به کشت می‌دادند. بنابراین تحلیل احساسی نمی‌تواند وضعیت را توضیح دهد، ما می‌بینیم هم اکنون هم چه درون جامعه‌ی ایران و چه در اپوزیسیون جنبش سبز هژمونی و اتوریتیه‌ی ویژه‌ی دارد و تاکنون توهم بخشی از اقشار و طبقات اجتماعی به نیروهای اصلاح طلب سبز حفظ شده است. این البته به دلیل ضعف نیروهای چپ و رادیکال اجتماعی و نداشتن توانایی سازماندهی و عدم توانایی برای اثبات‌سیون و کار سیاسی علیه بخشی از حاکمیت است که امروز به «اپوزیسیون» تبدیل شده است. همچنین می‌بینم، در شرایطی که اپوزیسیون راست به تغییر از بالا یا

دخالت نظامی چشم دوخته است، بخش وسیعی از نیروهای چپ هم به جای تلاش برای سازماندهی کارگران و درست کردن صفوف مستقل از سبز و اصلاح طلبان بخشی از آنها به سپاه لشکر جنبش سبز تبدیل شدند، این تحولات را انقلاب ۸۸ نامیده و از کمونیسم به ناسیونالیسم شیفت کرده، شعارها و مطالباتشان را کنار گذاشته و با پوسته و ماهیت جدیدی وارد عرصه‌ی فعالیت سیاسی شدند.

طبقه‌ی کارگر دخالت یا سکوت!

در مورد دخالت یا عدم دخالت طبقه‌ی کارگر در این کشمکش‌ها لازم است ابتدا مفهوم کارگر را به معنای مارکسیستی آن تعریف کرده، تا دچار کج فهمی نشویم. اینکه در تفکر مارکسی کارگر به مفهوم طبقاتی به کار می‌رود یک حقیقت انکار ناپذیر است. کارگر تنها زمانی در می‌تواند مفهوم و جایگاه واقعی خود را در تفکرات ما پیدا کند، که به عنوان یک طبقه‌ی اجتماعی در نظر گرفته شود، در غیر این صورت نه تلاش و تقلای کارگر به مثابه‌ی فرد می‌تواند در کشمکش‌ها و تحولات اجتماعی موثر واقع شود و نه می‌تواند آن مفهوم و جایگاه واقعی خود را در نظرات ما پیدا کند. کارگر کسی است که بنا به شرایطی که مناسبات تولیدی کاپیتالیستی به او به مثابه‌ی طبقه تحمیل کرده است، از او خلع ید شده و به جز نیروی کار خود بر هیچ چیز دیگر مالکیت ندارد. نیروی کار کارگر به کالا تبدیل شده است و روی آن قیمت گذاشته شده و می‌شود. اگر کارگر را از جایگاه اجتماعی خود جدا کنیم و به مثابه‌ی فرد تعبیر کنیم بدون شک دچار کج فهمی لیبرالی شده ایم.

بخشی از اپوزیسیون چپ اعلام می‌کند، که گویا کارگر به صورت فرد در این کشمکش‌ها شرکت داشته ولی به مثابه‌ی طبقه نه! این اگر چه ممکن است واقعی باشد ولی یک تحلیل مارکسیستی نیست. چرا؟ کارگر را موقعی که از عرصه‌ی تولید اجتماعی جدا کرد و به مثابه‌ی فرد او را به حساب آورد و به جای اینکه او را در محیط کار سازمان داد، او را به ماجراجوی تشویق کرد و به جای سنت اعتصاب، مبارزه‌ی خیابانی و کوکتل مولوتوف را به او داد، او را از طبقه‌ی خود جدا کرده و او را تبدیل به سیاه لشکر نیروهای دیگر کرده ایم.

بخشی از اه و ناله‌های اپوزیسیون چپ به این خاطر بود که چرا طبقه‌ی کارگر شرکت نمی‌کند، چرا به صورت طبقه وارد نمی‌شود؟ و غیره

وضعیت طبقه‌ی کارگر در سال ۸۸

اینکه در شرایطی که طبقه‌ی کارگر از لحاظ تشکلیابی و آگاهی طبقاتی و تحزب و غیره آماده نباشد و در حرکتی شرکت کند که خود در راس و رهبری آن نیست، حرکتی که مطالباتش روشن نیست، خط و رهبری مشخصی ندارد، بدون شک به نیروی ذخیره‌ی دیگر جنبش‌ها و طبقات اجتماعی غیر کارگر تبدیل می‌شود. تحولات سال ۵۷ و قیام آن دوران نشان داد که طبقه‌ی کارگر بدون حزب کمونیستی رادیکال، بدون تشکلهای سراسری و محلی، بدون رهبری انقلابی توده‌ای حاصل مبارزاتش همواره، به جیب دیگران می‌ریزد. در این هم شکی نیست که بدون حضور طبقه‌ی کارگر نه انقلاب ۵۷ می‌توانست صورت گیرد و نه تحولات سال ۸۸ می‌توانست رژیم را سرنگون کند. اعتراضات خیابانی هر چند ممکن است رژیم را

تضعیف کند، اما مادام که این اعتراضات به همراه اعتصابات کارگری نباشد، و با همدیگر در یک پیوند تنگاتنگ قرار نگیرد و رهبری خیابان و محیط کار و کارخانه یکدست نشود و رژیم را از لحاظ اقتصادی با مشکل روبرو نکند و تولید را متوقف نکند به راحتی می‌تواند سرکوب شود، اما در شرایطی که در جامعه‌ی ایران هنوز قطب‌بندی‌ها روشن نشده بود و همان طور که گفته شد بخشی از خرده بورژوازی به اصلاح طلبان حکومتی توهم داشت و تاکنون هم دارد و دستبند سبزش را هم نگه داشته است، در شرایطی که چپ و کمونیست جامعه در حاشیه‌ی‌ترین بخش جامعه قرار گرفته بود، در شرایطی که اوج رادیکالیسم و ماکزیمالیست شدن معترضین در شعار ناسیونالیستی |جمهوری ایرانی «و |مرگ بر دیکتاتور| و» مرگ بر خامنه ایی |و غیره بازتاب پیدا می‌کرد، در شرایطی که احزاب و نیروهای چپ و کمونیست اپوزیسیون نمی‌توانستند با هر میزان از عقب نشینی از کمونیسم کمترین تاثیری در این کشمکش‌ها داشته باشند، هر گونه سرنگونی زود رس به ضرر چپ‌ها و کمونیست‌ها بود. خیلی‌ها ممکن است سوال کنند چرا؟ اگر در شرایطی که اکثریت مردم از رژیم بیزارند و چنین رژیمی را نمی‌خواهند، اما نمی‌دانند چه می‌خواهند، چپ نتوانسته باشد یا نتواند برنامه‌ی ایجابی و اثباتی خود را مانند آوریل ۱۹۱۷ به جامعه بقبولاند و با سیاست رادیکال و درست، توده‌های کارگر و اکثریت مردم را پشت سر خود بسیج کند، هر گونه سرنگونی زود رس باعث قدرت گیری نیروهای دست راستی و متوهم کردن مردم برای سه چهار دهه‌ی اتی به یکی دیگر از جناح‌های بورژوازی خواهد شد. نمونه‌ی روشن این امر در تحولات خاورمیانه اثبات شده است. ممکن است خیلی‌ها از سر تنفر شدید از جمهوری اسلامی، بنابراین از

نظر من چپ و کمونیسم جامعه اگر بخواهد کاری از پیش ببرد به جای این که با سیاست‌های غلط ناشی از یاس و ناامیدی از خارج کشور نشینی، مردم را دنبال نیروهای لیبرال و دست راستی و سلطنت طلب و ملی مذهبی بفرستد، باید استراتژی سازمان دهی کارگری در داخل و نه صرف صحبت از سازمان دهی را در پیش گیرد. کاری که بلشویک‌ها در سال‌ها و روزهای قبل از انقلاب اکتبر انجام دادند. اما ایا چپ و کمونیست اپوزیسیون این قدرت را دارا می‌باشد؟ به نظر من نه! در سخنرانی دیگر به وضعیت نیروهای موسوم به چپ و کمونیست بیشتر می‌پردازم.

مسئله‌ی دیگری که هست این است که بخشی از نیروها اعلام کردند که این جنبش سراپا ارتجاعی و سبز و غیره است. من چنین تصویری ندارم. همانطور که گفته شد این جنبش به هیچوجه کاملاً سبز نبوده، کاملاً ارتجاعی نبوده، چپ و کمونیستی هم نبوده!، اما اینجا چیزی که هست خوب بالاخره ایا ما کمونیست‌ها در شرایطی که تحولاتی در جریان است و تب و تاب اجتماعی جامعه را فرا گرفته است دست روی دست گذاشتن و بی‌خیال شدن را نادرست می‌دانیم.

با مراجعه به مانیفست و تحولات اجتماعی در سالهایی که مارکس مانیفست را می‌نوشت می‌توان دید، که یک رویکرد مارکسیستی به نسبت مسائل اجتماعی نمی‌تواند، تسلیم و بی‌تفاوتی و طرد این حرکت‌ها باشد. همانطور که مارکس و انگلس در مانیفست اعلام می‌کنند، در هر تحول اجتماعی سه نیروی عمده نقش ایفا می‌کنند. یک نیروی انقلابیون که خواهان تغییر وضع موجود هستند. ۲. نیروهای محافظه کار که خواهان حفظ وضع موجود در نهایت با یک ذره تغییرات جزئی

هستند و ۳. نیروهای مرتجع که خواهان بازگشت به دوران ماقبل از این شرایط هستند. در مورد هر تحول اجتماعی علیرغم قوت و ضعف نیروهای متفاوت و قطب‌بندی‌های ریز و درشت که درست می‌شود این تحلیل به طور کل صادق است و در مورد تحولات سال ۸۸ هم به همین شکل.

از نظر من در دوره‌ی تحولات سال ۸۸ می‌توان نقش این سه نیرو البته با اختلافات جزئی که با دوره‌ی مارکس و انگلس دارند دید، هر چند قطب‌بندی و پلاریزاسیونی که مارکس اعلام می‌کند ممکن است با دقت ریاضی در تحولات سال ۸۸ یا هر تحول دیگری قابل مشاهده نباشد و نیروهای مختلف ریز و درشت دیگری سعی کنند خود را در بین کشمکش این سه نیرو جا دهند، اما به طور واقعی این یک حقیقت انکار ناپذیر است که ما با یک کم عمیق‌تر شدن و از سطح به عمق رفتن می‌توانیم در این کشمکش‌ها مشاهده کنیم.

در چنین شرایطی که ما بسیار ضعیف هستیم و هر مطالبه‌ی رادیکال و کمونیستی با شدیدترین شیوه‌ها سرکوب می‌شود و نمونه‌ی آن را دو سال قبل از آن در دانشگاه‌های ایران مشاهده نمودیم و خود ما جزی از سرکوب شدگان سال ۸۶ هستیم، چپ جامعه و نه نیروهای اپوزسیون و طبقه‌ی کارگر باید چکار کنند؟ پاسخ به این سوال می‌تواند درک ما را از قطب‌بندی‌های طبقاتی روشن‌تر کند و راه حل و الترناتیوهای متفاوتی را جلو ما قرار دهد.

از نظر من چپ و طبقه‌ی کارگر دو راه حل دیگر بیشتر ندارد، یا اینکه کاملاً سکوت کند، یا اینکه سعی کند خود را متشکل کند و سهمیم باشد. به نظرم هیچ کدام از اینها

در آن مقطع صورت نگرفت. موردی که لازم است اشاره کنم و در ادبیات و فرهنگ چپ ایران به غلط ترجمه و معنی شده است مفهوم «کارگر» است. من اینجا لازم است دوباره توضیح دهم که مفهوم کارگر را به مثابه‌ی یک طبقه‌ی اجتماعی به کار می‌برم و نه به مثابه‌ی فرد دست پینه بسته و بدبخت و سیه روز و بیچاره.

در فرهنگ بخش وسیعی از چپ متاسفانه کارگر اینگونه تفسیر شده است. فرد کارگر

کارگر به مثابه‌ی فرد ممکن است مرتجع، ضد انقلاب، لمپن و یا کمونیست باشد، اما هنگامی که وارد یک کشمکش طبقاتی می‌شود دیگر در این کشمکش به مثابه‌ی یک طبقه‌ی اجتماعی که منافع مشترکی دارد در نظر گرفته می‌شود. منافع مشترک کارگران این است که آنان می‌توانند با مبارزه سیستم طبقاتی موجود زندگی بهتری را حتی در چارچوب مناسبات بورژوازی به سرمایه داری تحمیل کنند، در صورتی که طبقه‌ی بورژوا در نتیجه‌ی رقابت یکی پس از دیگر در تلاش برای از میدان به در کردن دیگر رقبای خود است. یعنی طبقه‌ی بورژوا منافع متضادی با هم دارند. به همین خاطر از نظر من شرکت کارگر به مثابه‌ی «فرد» در اعتراضات سال ۸۸ را نمی‌توان مبنایی بر شرکت طبقه‌ی کارگر به حساب آورد، این تحلیل به هیچ وجه با اصول نظری مارکسیسم خوانایی ندارد که کارگران را به مثابه‌ی افراد مستقل خارج از کشمکش‌های اجتماعی حساب کنیم. به نظر من در کشمکش‌های سال ۸۸ خرده بورژوازی شهری و جوانان معترض به وضع موجود که درک درستی از آینده‌ی کشمکش‌های سیاسی نداشتند و آلترناتیو روشنی نداشتند، اکثریت بدنه‌ی این حرکت

را تشکیل داده بود و طبقه‌ی کارگر در این کشمکش‌ها غائب بود. به نظر من طبقه‌ی کارگر با توجه به وضعیت سازمان‌یابی‌ای که کارگران ایران داشتند، نمی‌توانست این کشمکش‌ها را به نفع خود کانالیزه کند و ممکن بود با دخالت بار دیگر به نیروی ذخیره‌ی بخش دیگری از بورژوازی تبدیل شود، اما به نظر من تحولات سال ۸۸ طبقه‌ی کارگر ایران را تا حدود زیادی آگاه‌تر کرد و تا حدودی راه نشان داد. دور اتی مبارزات توده‌یی به نظرم باید با آگاهی بیشتری و با توان بیشتری و به رهبری طبقه‌ی کارگر پیش برود، در غیر این صورت ما سالهای سال باید وضعیتی که وجود دارد را تحمل کرده و مدام در چارچوب الترناتیوهای موجود دور بزنیم.

از نظر من بر خلاف برخی از نیروها که اعلام کردند، که این جنبش سرتاپا ارتجاعی است و نباید به هیچ وجه در آن شرکت کرد و غیره، باید چپ با هر میزان از قدرتی که داشت بایستی حداقل می‌توانست جلو رفتن این حرکت به طور کلی به دامان ارتجاع و اصلاح طلبان حکومتی و نیروهای دست راستی را می‌گرفت، بنابراین در عین اینکه ما پیشنهاد می‌کردیم که باید چپ و کمونیست و طبقه‌ی کارگر صفوف خود را از ارتجاع و سبز و ناسیونالیسم ایرانی جدا کند و در شرایطی که رژیم کنترلی کاملی بر اوضاع ندارد، بیشتر از هر مقطعی لازم است صفوف خود را متشکل کند، در عین حال در همین اعتراضات هم سعی کند که از افتادن پرچم به دست سبز به طور کل جلوگیری کند، یعنی ما اگر کاملاً قدرت نداریم که دولت را به تنهایی سرنگون کنیم و اگر شرایطی پیش آمده که اگر دخالت نکنیم، در صورت تحول یا سرنگونی قدرت سیاسی به طور کامل در دست نیروهای دیگری قبضه خواهد شد

و ما دوباره به اپوزیسیون فرستاده خواهیم شد، بهتر این است که به هر میزان که قدرت داریم سعی کنیم وزنه یی باشیم که جلو تثبیت ارتجاع و ناسیونالیسم به طور مطلق را گرفته و خود اگر تمام قدرت در آینده نباشیم بخشی از قدرت سیاسی باشیم و در همان حال تلاش کنیم برنامه‌ی خود را به برنامه‌ی اکثریت تبدیل کنیم. این باعث می‌شود که ما توانسته باشیم از مرحله‌ی یک اپوزیسیون خارج کشوری به یک اپوزیسیون در داخل کشور در فردای تحولات اتی تبدیل شویم، گفتم اگر اتفاقی صورت گیرد. راستش من ابدًا بر این معتقد نیستم که برای حقانیت داشتن باید اکثریت را با خود همراه داشت یا اکثریت طبقه‌ی کارگر را جذب کرد، بلکه باید با تاکتیک و استراتژی درست اکثریت طبقه‌ی کارگر و بخش‌هایی از خرده بورژوازی را با خود همراه کرد. اگر ما می‌توانستیم در آن مقطع با سیاست و استراتژی طبقه‌ی کارگر را متشکل کنیم و نقش عمده‌ی یی را در این تحولات ایفا کنیم بخش وسیعی از خرده بورژوازی به دلیل اینکه اساسن خط مشخصی نداشت با ما همراه می‌شد.

بنابراین و در نهایت می‌خواهم این را بگویم و تکرار کنم، خلاصه کردن این جنبش در چارچوب نیروهای اصلاح طلب و سبز، شدیدن نادرست، در عین حال انقلابی نامیدن و انقلاب خواندن یک حرکت اعتراضی بی‌افق هم کاملاً ارتجاعی است.

در یک مقطع ما دیدیم، زمانی که شعارهای صرفاً سلبی مرگ بر خامنه‌ی و مرگ بر اصل ولایت فقیه به شعار بخش کثیری از معترضین تبدیل شد، خود نیروهای اصلاح طلب کروی و موسوی اعلام کردند که خواهان بازگشت به دوران اوج جمهوری اسلامی و بازگشت به دوران اقتدار این رژیم جنایتکار هستند. دورانی که

خود آقای موسوی نخست وزیر بودند و فرمان قتل عام کمونیست‌ها و زندانیان سیاسی را صادر می‌کردند.

از نظر من در تحولات سال ۸۸ اقشار و طبقات مختلف اجتماعی شرکت داشتند. از خرده بورژوازی متوهم به اصلاح طلبان تا کارگران منفرد و جوانان و بورژواهایی که دستشان به قدرت نرسیده، غالباً به صورت خودجوش در این کشمکش‌ها شرکت کرده، اما طبقه‌ی کارگر به صورت طبقه در این کشمکش‌ها دخالت نکرد. بخش وسیعی از این حرکت در ابتدای امر تحت کنترل و انقیاد اصلاح طلبان حکومتی بود. یک بخش همانطور که گفته شد تا به امروز هم خود را مدیون کروی و موسوی می‌داند و بعد از کوچ کردن به خارج کشور هم هنوز خود را سبز می‌داند.

مورد دیگری که لازم است اشاره کنم این است که، اگر حتی موسوی از تمام مواضع خود پشیمان بوده و جنایت‌هایی که در تاریخ انجام داده را در کارنامه‌اش نداشت، با اتخاذ مواضعی که امروز ایشان در زمینه‌ی اسلام و سیاست و اقتصاد و فردای‌اتی ایران دارد، از زمره‌ی مرتجعین است. بنابراین این که گویا موسوی عوض شده و خوب بلاخره باید میان بد و بدتر، بد را انتخاب کرد یا اینکه ما فعلاً با موسوی کشتی نمی‌گیریم و آن را به فردا موکول میکنیم سیاست ارتجاعی از سبک سیاست‌های سازمان مجاهدین خلق است و هیچ گونه ترقی خواهی حتی از نوع دمکراسی بورژوایی در آن نمی‌گنجد.

در نهایت معتقدم که اگر در آن مقطع با بافتی و قطب بندیی که جامعه به خود گرفته بود و با سرگردانی ایی که توده‌های مردم داشتند، سرنگونی زودرس جمهوری اسلامی هر چند تقریبین غیر ممکن بود می‌توانست به ضرر چپ و کمونیسم جامعه باشد و در نهایت نیروهای دست راستی و اپوزیسیون پرو غرب و اصلاح طلبان حکومتی و دیگر ناسیونالیست‌ها سهم بیشتری داشته باشند. چپ و کمونیست و طبقه‌ی کارگر باید از وقایع سال ۵۷ و انقلابات اخیر در خاورمیانه بیاموزد و اشتباهی که انجام داده را دوباره تکرار نکند، در غیر این صورت سوسیالیسم و کمونیسم در ایران برای سالهای سال به بایگانی سپرده می‌شود و سر بر آوردن دوباره‌ی کمونیسم بسیار مشکل خواهد بود. تنها راه حل دست بردن به ابزار تشکل و تشکل‌یابی در سطح وسیع در محیط کار و زندگی کارگران است، آنچه به طور واقعی در نوعی سندیکالیستی‌اش هم در ایران به ندرت دیده می‌شود چه برسد به نوع مجمع عمومی و شورایی آن.

آلترناتیو تراشی

الترناتیو تراشی برای سوسیالیسم و کمونیسم به جای مبارزه‌ی کمونیستی و سوسیالیستی

در شرایطی که چپ توانای سازماندهی ندارد و در توهم غرق شده است و دستش به چیزی نمی‌رسد، به جای اینکه راه حلی برای سازماندهی کارگری پیدا کند تلاش می‌کند برای طبقه‌ی کارگر الترناتیو تراشی کند و در چنین شرایطی الترناتیوی که

می‌تراشد، غیر کارگری و شامل طبقات غیر کارگر می‌شود. در وقایع پس از انتخابات می‌توان به روشنی دید که چپ غیر کارگری چطور تلاش می‌کند خرده بورژوازی معترض شهری را به جای طبقه‌ی کارگر فرض بگیرد و از «کارگر منفرد» به جای طبقه‌ی کارگر استفاده کند. این اگر چه امری اپورتونیستی و محکوم است اما از یک طرف نتیجه‌ی ضعف و توانایی سازماندهی چپ خارج کشوری است. اگر به جای خرده بورژوازی شهری و جوانان سرگردان که به طور واقعی در نبود الترناٹیو به این طرف و آن طرف در حرکت بودند طبقه‌ی کارگر متشکل و رادیکال در میدان بود، دیگر این الترناٹیو تراشی‌ها معنی و مفهوم پیدا نمی‌کرد و احزاب موسوم به چپ به هیچ وجه به انقلاب انسانی و سوسیالیسم و جبهه‌ی مردم ی و غیره پناه نمی‌بردند.

نشست چهارم

سخنرانی سوم: نیروهای درون جنبش چپ

چپ و کمونیسم تعابیر و جعلیات

در مورد نیروهای درون جنبش چپ باید بگوییم که قبل از هر چیز باید تعریف کنیم که تعبیر ما از چپ چیست و ما چه نوع چپی هستیم و آیا هر چپی کمونیست است و غیره؟ خود کمونیسم هم به دلیل اینکه بسیاری از نیروهای موسوم به کمونیست در کشمکش‌های تاریخی اجتماعی از موضع دفاع از جنبش‌های دیگر اجتماعی ظاهر شده‌اند، شدیدن تعبیر بردار شده و در صورتی که روشن‌تر و کنکرت‌تر در این زمینه صحبت نشود، نمی‌تواند چیزی را توضیح دهد. اولن چپ در سطح کلی یک مفهوم وسیع و تاریخچه‌ی طولانی دارد، از دوره‌ی انقلاب کبیر فرانسه رادیکال‌ها و

افراطیون در مجلس ان دوره‌ی فرانسه را چپ می‌خوانده‌اند، این مفهوم در طول زمان دچار تحولات زیادی شده است. امروز هر چپی دیگر به معنای افراطی، رادیکال و انقلابی نیست. بسیاری از نیروهای چپ به طور واقعی مرتجع هستند. عقب مانده هستند پرو رژیم هستند، ضد انقلاب هستند، پرو غرب هستند، لیبرالند و غیره. بنابراین باید یک کم از این مفهوم فراتر رفت و مفهوم کمونیسم را بررسی کرد. خود کمونیسم هم مانند چپ بی‌نهایت تعبیر بردار شده است. تعابیر متفاوت از کمونیسم و سوسیالیسم وجود دارد. از دوره‌ی مارکس که سوسیالیسم علمی علیه سوسیالیسم غیر علمی و ضد علمی قد بر افراشته و آن را به نقد کشیده تا به امروز هر مرحله تعبیر از کمونیسم پیچیده‌تر و متفاوت‌تر شده است.

بعد از سرکار آمدن شوروی برای سالیان سال کمونیسم با نظام حاکم در شوروی شناخته می‌شد و همچنین در مقطعی چین و کوبا و البانی و کشورهای اروپای شرقی و غیره و غیره.

ما باید تعریف کنیم که درک ما از کمونیسم چیست؟ ما صرفن با یک سری واژه و مقولات ذهنی سر و کار نداریم. مقولات سیاسی بازتاب واقعیت‌های اجتماعی و کشمکش و ستیز طبقاتی هستند، کمونیسم به مثابه‌ی نیروی سیاسی خود را به عنوان مدافع طبقه‌ی تحت سلطه در این کشمکش‌ها و در تقابل با طبقه‌ی سلطه‌گر تعریف می‌کند. اگر ما در تحلیل هایمان، مسائل را طبقاتی و از موضع منافع طبقاتی مخالف و متخاصم تعریف نکنیم همیشه دچار کج فهمی لیبرالی و پوپولیستی خواهیم شد.

از دوران تقسیم جامعه به طبقات کشمکش طبقاتی وجود داشته و تا به امروز ادامه پیدا کرده است، همواره هم طبقات مسلط و تحت سلطه هر کدام به نوعی سعی کرده اند، بر اساس منافع طبقاتی خود ایده‌های خود را که برگرفته از واقعیت اجتماعی بود تبلیغ و ترویج کنند و برای آن نیرو جمع کنند. در دوره‌ی سرمایه داری این مسائل به شکل کاملاً متفاوت تری و در سطح دیگری گسترش پیدا کرد و مارکس و انگلس کمونیسم خود را در مانیفست در تقابل با دیگر سوسیالیسم‌های غیر پرولتری و جعلی تعریف کردند.

منصور حکمت در سال ابتدای دهه‌ی ۹۰ تلاش کرد که خود کمونیسم را دوباره باز تعریف کند و تعریف جدید برای آن انتخاب کند، این اگر چه به نظر من یک گام به پیش بود و توانست کمک چشمگیری به متمایز کردن کمونیسم کارگری از کمونیسم بورژوایی برای یک مقطع مشخص بکند، اما امروز خود کمونیسم کارگری به مثابه طیفی از نیروهای سیاسی چپ یکی از تعبیر بردارترین بخش چپ ایران شده و اتفاقاً می‌توان دید که بخش وسیعی از نیروهایی که امروز به کمونیسم کارگری موسوم هستند، نه تنها کمونیست نیستند بلکه چپ هم نیستند.

در چپ ایران نیروهای متفاوتی خود را در حوزه‌ی چپ قرار داده که از نظر من بسیاری از این نیروها را نمی‌توان در حوزه‌ی کمونیسم قرار داد.

نیروهایی مانند توده و اکثریت و شاخه‌های مختلف فدایی و سوسیال دمکرات‌های وطنی و ناسیونالیست‌های قومی و بخشی از نیروهای چپول مانند رنجبران و راه کارگر تا میرسد به کومهله و جناح‌های مختلف کمونیسم کارگری و خرده

سازمان‌های مختلف، جملگی خود را در حوزه‌ی نیروهای چپ تعریف می‌کنند. بسیاری از این نیروها خود را کمونیست می‌خوانند و برخی صرفن خود را چپ یا سوسیالیست معرفی می‌کنند. جالب اینجاست مجاهدین خلق هم زمانی خود را مدافع «سوسیالیسم اسلامی» معرفی می‌کرد. بگذریم

من در این سخنرانی تنها نیروهایی که بر روی ارض واقع چه کم چه زیاد بلاخره کار سیاسی می‌کنند را بررسی می‌کنم. نیروهایی که تنها در خارج کشور وجود دارند و یک محفل کوچک با اسم مستعار و غیره فعالیت میکنند و ممکن برای خود اسم حزب و سازمان هم انتخاب کرده باشند، در این مبحث نمی‌گنجد. بسیاری از شاخه‌های مختلف فدائی و مائویست و تروتسکیست و غیره تنها ترندهای فکری هستند که ممکن است روزنامه منتشر کنند و تا آخر عمر هم از ایده‌های خوب در مقابل ایده‌های بد صحبت کنند، اما چون در کشمکش‌های واقعی جامعه و بر روی ارض واقع در داخل ایران وجود ندارند و تاکنون کمترین تلاشی برای سازماندهی نکرده اند، بررسی آنها بر اساس اولویت‌ها در این مجال کوتاه نمی‌گنجد.

از نظر من بررسی تمام این نیروها نمی‌تواند در یک فاصله‌ی زمانی کوتاه صورت گیرد. به همین خاطر من علیرغم اینکه برخی از این نیروها اشتراکاتی دارند، اما در نهایت بسیاری از نیروها در تقابل صد در صدی با هم هستند. برای نمونه در مورد مسائل تاکتیکی و مطالبات حداقلی تفاوتی بین نیروهای کمونیسم کارگری و حزب توده وجود ندارد. ممکن است مسئله‌ی که در برنامه‌ی یک دنیای بهتر آمده است مثلاً در مورد رفرم در برنامه‌ی سازمان اکثریت و توده هم آمده باشد. شناخت این

نیروها صرفن با مراجعه با برنامه‌ی آنها کاری ابلهانه است. بنابراین باید جایگاه سیاسی و طبقاتی هر کدام از این نیروها را در کشمکش‌های اجتماعی بررسی کرد. هر کدام از این نیروها را به صورت عملی از موضع نمایندگی منافع طبقات اجتماعی مختلف بررسی کرد. باید این نیروها را با مواضع سیاسی و عملی‌شان در سطح جامعه شناخت. باید پراتیک و تلاش‌های این نیرو در مورد عملی کردن سیاست‌هایی که الزامن در برنامه‌شان موجود نیست مورد ارزیابی قرار داد، در غیر این صورت ادم همواره دچار کج فهمی می‌شود. هر چند برنامه‌ی اکثر این احزاب به هیچ وجه یک برنامه‌ی اثباتی کمونیستی نیست و به غیر از یک سری مقولات و مفاهیم پوپولیستی و تکراری چیزی که دو صده است تکرار می‌شود چیزی برای گفتن ندارد، اما با این حال اگر فرض را بر این بگیریم که مثلاً برنامه‌ی یک دنیای بهتر صد در صد کمونیستی است که نیست، باید ماهیت حزب کمونیست کارگری در کشمکش‌های طبقاتی و اجتماعی را بررسی کرد تا متوجه بشیم که این حزب نماینده منافع کدام طبقه‌ی اجتماعی در جامعه‌ی ایران است.

پوپولیسم غیر کارگری زیر پرچم کمونیسم

نگاهی به مواضع اپورتونیستی حزب کمونیست کارگری ایران و کومهله

از نظر من اکثریت این نیروها علیرغم مطالبات مترقی و رادیکالی که ممکن است داشته باشند و دارند، در نهایت در کشمکش‌های اجتماعی نماینده طبقه‌ی خرده بورژوازی جامعه را می‌کنند و ربطی به منافع طبقه‌ی کارگر ندارند. در این زمینه

دهها مقاله و مطلب منتشر کرده‌ام و لازم نیست تمام این مسائل را اینجا بیاورم، اما برای نمونه به مواضع دو نیروی سیاسی چپ مانند حزب کمونیست کارگری تقوایی و کومه‌له نشان می‌دهد که علیرغم داعیه‌ی که این نیروها در گذشته داشته‌اند امروز نماینده‌ی خرده بورژوازی و ناسیونالیسم جامعه‌ی ایران هستند. در اعتراضات سال ۸۸ حزب کمونیست کارگری ایران تمام اصول و پرنیپ‌های کمونیستی را زیر پا گذاشته و از حول حلیم در دیگ افتاد. این حزب در این مقطع به طور کلی شعارهایی که استراتژی و برنامه‌ی این حزب را تعیین می‌کند و ماهیت این حزب را به ظاهر توضیح می‌دهد به طور کل کنار گذاشته و به طیف سبز پیوست. اعلام کرد که خواهان کشتی گرفتن با موسوی نیست، بخوانید خواهان اتحاد است. اعلام کرد انقلاب کارگری باعث رمیدن بورژوازی می‌شود شعار جدید انقلاب انسانی را خلق کرد. اعلام کرد که سوسیالیسم بغه است سرنگونی و مرگ بر دیکتاتور را جای آن قرار داد و غیره

کومه‌له هم مانند جریان تقوایی شدیداً به این تحولات متوهم بود، اما کومه‌له بی‌نهایت اپورتونیستی‌تر به این مسائل برخورد کرد، از یک طرف اعلام می‌کرد که مردم کردستان به دلیل داشتن آگاهی سیاسی در این اعتراضات شرکت نکرده و این نشان از سیاسی بودن جامعه‌ی کردستان است، از طرف دیگر اعلام می‌کرد که مردم برید در تهران و دیگر مناطق کشور متشکل شوید «جبهه‌ی سوم درست کنید» منهای کوردستان. خود را به کشت دهید. کوردها یک ضرب المثل خیلی باحال دارند می‌گن کسی دوست نداره با دست خودش مار بگیره بلکه با دست دیگران مار می‌گیره. یعنی

مرگ خوبه ولی برای همسایه! به هر حال این موضع دوالیه و اپورتونیستی کومهله همان موقع در کومهله توسط من و دیگر رفقایم نقد و ناسیونالیستی قلمداد شد.

موضع کومهله در مورد این تحولات کاملاً ناسیونالیستی بود، البته تنها در مورد این تحولات نبود، در طول تاریخ این جریان در بیست و چند سال گذشته همواره جناحهای مختلف ناسیونالیسم خط این حزب را پیش برده اند. ممکنه کسی بگه چرا ناسیونالیستی؟ جواب این است اگر یک حرکتی قابل دفاع است و تو به مردم منهای کردستان می‌گی برو اعتراض کن متشکل شو برو مبارزه کن و غیره، چرا این را به منطقه‌ی که به اصطلاح خودت در آن نفوذ داری نمی‌گی؟ من آن موقع در کومهله بودم همین سیاست دو پهلوی را نقد کردم و این سوال را جلو رهبران کومهله گذاشتم، آنها اعلام کردند اگر کردستان وارد بشه اون دیگر زمانی است که موقع سرنگونی جمهوری اسلامی رسیده است. بنابراین تا زمانی که زمینه‌ی سرنگونی فراهم نشود ما چنین فراخوانی را به مردم کردستان نمی‌دهیم.

حزب کمونیست کارگری حکمتیست

حکمتیست‌ها اون موقع هنوز دو شقه نشد بودند و خطی که بر این حزب غالب بود، خطی بود که از رسانه‌های این حزب تبلیغ می‌شد، من در جریان کشمکش‌های درونی آنها در مقطع تحولات ۸۸ اگر وجود داشته باشد نبودم و ارزیابی من از این حزب بر اساس مسائلی است که رو به جامعه منتشر کرده است. حزب حکمتیست اتفاقاً شاید تنها نیرویی بود که درست یا غلط توانست برای یک مقطع از طریق کسانی که در داخل کشور به این حزب تمایل داشته اند، سیاست‌ها خود را توی

جامعه برده و یک عده انسان را دور ان جمع کند. این که حزب حکمتیست دچار اشتباهات جدی و جبران ناپذیر شده شکی نیست. اینکه مواضع این حزب در بسیاری از مواقع باعث ضربه زدن به نیروهای خود حزب هم شده در این هم شکی نیست. نمونه‌ی مشخص داب است، اما آنچه که من میخواهم بگویم این است که برخلاف دیگر احزاب، و برخلاف دوره‌ی منصور حکمت تنها در یک مقطع کوتاه از حیات حزب حکمتیست است که جامعه‌ی ایران با کمونیسم کارگری آشنا شده و یک بار دیگر گفتمان چپ و کمونیست در دانشگاه و جامعه خارج از کردستان در دستور بحث نیروهای مختلف و فعالین اجتماعی و مردم قرار گرفت. حتی جمهوری اسلامی ناچار شد که در روزنامه‌ی کیهان در چندین شماره به بررسی این مسئله بپردازد و با این عمل گویا می‌خواست به حزب حکمتیست و کمونیسم ضربه بزند در صورتی که دودش به چشم جمهوری اسلامی رفت.

موضع حزب حکمتیست در مورد ارزیابی از تحولات سال ۸۸، اگرچه یک بخش‌هایی از واقعیات را نشان می‌داد، اما یک موضع و بررسی مارکسیستی نبود. چرا؟ چون همان طور که رد بخش سخنرانی ارزیابی از جنبش سبز و تحولات سال ۸۸ در ایران به ان اشاره کردم، تنها سبزه‌ها و اصلاح طلبان دولتی در این کشمکش‌ها سهیم نبودند، بلکه، بخش وسیعی از مردمی که می‌دانستند جمهوری اسلامی را نمی‌خواهند، اما نمی‌دانستند که چه چیزی را می‌خواهند هم سهیم بودند و حتی در یک مقطع خود سبزه‌ها به عنوان مانعی بر سر راه مردم قرار گرفتند و به مردم تذکر می‌دادند، که شعار «ساختار شکنانه» ندهید و ما خواهان فعالیت در چارچوب‌های

جمهوری اسلامی هستیم و حتی فراتر از آن خواهان بازگشت به دوران اقتدار جمهوری اسلامی یعنی دوران سرکوب‌های گسترده و قتل عام زندانیان سیاسی هستیم. متأسفانه حزب حکمتیست این واقعیت‌ها را ندید. البته دیده و شاید به هر دلیلی نخواستہ موضعش را پس بگیرد. یک کاسه کردن تمام حرکت‌های اجتماعی به نفع جنبش سبز و اصلاح طلبان حکومتی کاری نادرست و غیر کمونیستی است. البته همانطور که گفته شد، این حرکت اگر چه ساختارشکن بود ولی به هیچ وجه افق مشخصی نداشت، بخش وسیعی از آن خودجوش بود، بخش تحت اتوریته‌ی سبزه‌ها بود و در چنین شرایطی موقعی که آینده‌ی چنین حرکتی مشخص نیست و چپ و کمونیست نیرو و توانایی سازمان دهی یا کانالیزه کردن، یا به تعبیری استفاده از فرصت پیش آمده برای پیشبرد سیاست‌های خود را ندارد، ممکن است با پیش گرفتن یک سری سیاست به سیاه لشکر نیروهای سبز تبدیل می‌شد.

من شکی ندارم که یک نیروی کمونیست باید در هر شرایطی تلاش کند، به جای کناره گیری باید سیاست سازماندهی را در پیش گیرد، در این شکی نیست که در هر حرکتی نیروهای مختلف هر کدام تلاش می‌کنند به شکلی مهر خود را به آن حرکت بکوبند، سیاست کمونیستی تحلیل طبقاتی رویدادهای اجتماعی و تلاش برای پیشبرد سیاست‌های طبقه‌ی کارگر در این کشمکش هاست. نیروهای سیاسی نباید از سر ضدیت صرف با جمهوری اسلامی در موضع لیبرالی و پرو امریکایی بیفتند. سرنگونی جمهوری اسلامی به هر قیمتی یک سیاست احمقانه‌ی ماکیاولیستی است. حزب حکمتیست ممکن است از سر ضدیت با این سیاست‌ها در موضع

دیگری افتاده باشد که تر و خشک را با هم سوزانده است، اما در این شکی نیست که این شکل تحلیل کردن نه تنها واقعیت‌های اجتماعی را توضیح نمی‌دهد و موشکافی نمی‌کند، بلکه ممکن است به نفع نیروهای ضد مردمی مانند اصلاح طلبان حکومتی تمام شود.

در نهایت باید بگویم که کل چپ و کمونیسم ایران با هر تعبیری که از خود داشته باشند، به دنبال تحولات سال ۸۸ هر کدام به نوعی دچار سرگیجه شده و هر کدام تلاش کردند سیاستی را به عنوان سیاست کمونیستی به خورد مردم بدهند، اما آنچه غائب بود نقد کمونیستی و راهکار کمونیستی بود. کمونیسم مارکس نه ادغام شدن و اتحاد با ارتجاع را تبلیغ می‌کند و نه کناره‌گیری و انزوا، کمونیسم مارکس تلاش دارد تا در هر حرکت اجتماعی منفعت طبقه‌ی کارگر را پیش ببرد و پرچم این طبقه را نگه دارد. در این شکی نیست که بسیاری مواقع فضاهایی ایجاد می‌شود که اگر چپ و کمونیست تیزبانه از این فضاها استفاده کند، می‌تواند زمینه‌ی توده‌ی شدن خود را فراهم کند، ولی آنچه که می‌بینم چپ و کمونیست و کل اپوزیسیون جامعه نه مانند بلشویک‌ها تلاشی برای خلق شرایطی که خود می‌خواهند را می‌کنند و نه سیاست سازماندهی کارگری را در دستور کار قرار داده‌اند، آنها منتظر خلق شرایط دلخواه توسط مردم و به صورت خودبخودی هستند که از نظر من این سیاست پاسیفیسم محض است. حزب حکمتیست هم به همراه شاخه‌های دیگر چپ و کمونیسم کارگری به شکلی این سیاست را پیش می‌برد.

منظورم این است که چنین مواضع عقب مانده یی تحت عنوان چپ و حتی فراتر از آن به خورد مردم داده میشود.

وضعیت نیروهای دیگر به جز یکی دو جریان بهتر از این دو جریان نیست.

چپ به طور کل و کمونیسم به طور خاص در ایران در یک بحران هویتی و طبقاتی به سر می برد و لازم است برای اینکه بتواند کوچکترین تاثیری داشته باشد خود را باز تعریف کند، اشکال متفاوتی از سازمان دهی را در دستور کار خود قرار دهد و اصلا سازماندهی اجتماعی و کارگری به مسئله یی مهم و حیاتی تبدیل شود. باور کنید با فیس بوک و تویتر انقلاب نمی شود و تاکنون در هیچ جای دنیا چنین اتفاقی نیفتاده است، نهایتش اطلاع رسانی سریع تر شده است و از انحصار رسانه های انحصاری در آمده است. جنبش های اجتماعی و طبقات مختلف و توده های معترض هستند که دولت ها را سرنگون می کنند نه کامنت نویسی و فعالیت فیس بوکی و اینترنتی.

کمونیسم پرولتری و سوسیالیسم علمی جنبش های متفاوت با آنچه امروز وجود دارد هستند و به عنوان جنبش طبقه ی کارگر در هر عصر و دوره یی وجود داشته و علیرغم ضعف و قوتشان اما یک جنبش حی و حاضر و پویای اجتماعی هستند، تلاش کمونیست های پرولتری باید در راستای تقویت و سراسری کردن جنبش طبقه ی کارگر و سازمان دهی آن برای رسیدن به سوسیالیسم و کمونیسم باشد. سال ها فعالیت فیس بوکی به اندازه ی درست کردن یک تشکل محلی کارگری ارزش ندارد. چپ و کمونیست باید انتخاب کند.

نشست سوم - سخنرانی اول: ماهیت حکومت جمهوری اسلامی
در مورد ماهیت جمهوری اسلامی قبل از هر چیز اعلام کنم، برخلاف نیروهای دست راستی، من ماهیت جمهوری اسلامی را تنها در روبنای سیاسی حاکم بر جامعه تعریف نمی‌کنم. برخی از این نیروها و حتی برخی از نیروهای به اصطلاح چپ اعلام می‌کنند که این رژیم استبدادی خونخوار و دیکتاتور و غیره است و تلاش آنها صرفن برای تغییر این جنبه‌ها از دولت ایران و نه تغییر کل بنیادهای نظام است. جریانی که صرفن با دیکتاتوری مخالف است، دموکراسی را می‌خواهد، کسی که تنها علیه استبداد می‌جنگد برای آزادی‌های رایج در جوامع غربی مبارزه می‌کند. من به عنوان یک کمونیست قبل از هر چیز رژیم جمهوری اسلامی را یک سیستم سرمایه داری می‌دانم که مناسبات کار مزدی حداقل از یک قرن پیش در این کشور گسترش پیدا کرده و انقلاب ۵۷ بند ناف مناسبات فئودالی را به طور کامل در جامعه‌ی ایران برید. در حال حاضر حتی در عقب مانده‌ترین مناطق کشور مناسبات کالایی و کار مزدی حاکم است. جهانی شدن سرمایه باعث شده است که امروز کارگر کورد در کردستان ایران یا کارگر اهوزای، توسط سرمایه دار چینی و ژاپنی استثمار شود.

بنا براین صرفن واژه‌ی استبدادی یا دیکتاتوری یا فاشیسم نمی‌تواند ماهیت کاپیتالیستی جمهوری اسلامی را توضیح دهد. در این شکی نیست که تفاوت‌هایی بین سرمایه داری ایران و روبنای سیاسی حاکم بر ایران با کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه داری غربی وجود داشته و دارد. روبنای سیاسی بیشتر جوامع موسوم به

جهان سوم به دلیل عقب ماندگی شیوهی تولید و نفوذ اسلام سیاسی در حکومت از نوع دیکتاتوری با ترکیبی از فاشیسم و غیره است.

دولت حاکم بر ایران هم از لحاظ سیاسی یک دولت دیکتاتوری مطلقه است که تمام آزادیهای سیاسی را ممنوع کرده است. این دولت یک دولت شبه فاشیستی است که از لحاظ ماهیت و تعریف بیشترین تعاریفی که برای فاشیسم در نظر گرفته شده است در مورد این نظام هم صدق می کند، اما کاملاً فاشیستی نیست.

چرا؟ بر خلاف نظر بسیاری از مخالفین جمهوری اسلامی و حتی برخی از نیروهای اپوزیسیون چپ و غیره، که اعلام می کنند، با سر کار آمدن دولت احمدی نژاد جمهوری اسلامی فاشیستی شده است، من معتقدم که به هیچوجه اینگونه نیست، اتفاقاً دولت احمدی نژاد به نسبت دوره های قبل از خودش بیشتر از همه ی دولت های گذشته برای لیبرالیزه کردن اقتصاد ایران تلاش عملی کرده است و اقتصاد ایران را تا حدود زیادی لیبرالیزه کرده است. چیزی که ماندگاری جمهوری اسلامی به آن بستگی دارد. بنابراین اگر کسی فاشیسم جمهوری اسلامی را تنها به دوره ی سرکار آمدن احمدی نژاد خلاصه کند و جمهوری اسلامی دوره ی احمدی نژاد تا امروز را فاشیست بداند و گذشته ی جمهوری اسلامی را دیکتاتوری غیر فاشیستی معرفی کند شدیداً در اشتباه است.

جمهوری اسلامی ناچار است، برای ادامه حیات خود از لحاظ اقتصادی خود را همسو با الگوهای اقتصادی سرمایه داری جهانی کند، در غیر این صورت از لحاظ سود اوری سرمایه با مشکل جدی روبرو می شود. دولت احمدی نژاد در شش هفت

سال گذشته در راستای سیاست‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول گام‌های جدی برداشته است و علیرغم تبلیغات رسانه‌یی و درگیری لفظی با دولت امریکا در سطح رسانه‌ها و برای مهندسی افکار از لحاظ سیاست‌های اقتصادی به این دولت شدیدن نزدیک شده است. نمونه‌ی ان اجرای طرح هدفمند کردن یارانه‌ها (حذف سوبسیدها) ها است. بنابر این اگر این نظریه‌ی مارکسیستی را قبول داشته باشیم که روبنای سیاسی متأثر از زیربنای اقتصادی است در نهایت، باید این را قبول کنیم که فاشیستی نامیدن دولت ایران به طور کامل نمی‌تواند درست باشد، هر چند گفته شد شواهدی از فاشیستی بودن را می‌توان به خوبی دید.

فاشیسم محصول سرمایه داری دوران بحران است و یک سیستم دیکتاتوری مبنی بر خشونت و ترور و سرکوب مخالفین است، با این تعریف دوران سرکوب

یکشنبه ۱۴ آوریل

نشست اول - سخنرانی پنجم: جنبش دانشجویی

جنبش دانشجویی از عرصه‌های فعالیت اجتماعی است که می‌تواند پر سر و صداترین جنبش اجتماعی باشد. دانشگاه محیطی علمی و محیطی برای شناخت از خود و انتخاب افکار و ایدئولوژی است. در فضای دانشگاه کشمکش‌های اجتماعی به صورت علمی‌تر بررسی و مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. به همین خاطر جنبش دانشجویی بازتاب تحولات و کشمکش‌های درونی جامعه است.

از دوره بی که اولین دانشگاه در سال ۱۳۱۳ در ایران یعنی دانشگاه تهران تاسیس شد، جنبش دانشجویی هم به طور واقعی شکل گرفت. یعنی دانشگاه و جنبش دانشجویی در ایران همزاد همدیگر بوده اند. بررسی تاریخچه‌ی جنبش دانشجویی در سالهای ۱۳۲۰ و ۳۲ از حوصله‌ی این بحث خارج است و من تنها سعی می‌کنم به کشمکش‌هایی که در سالهای اخیر در دهه‌ی ۸۰ شکل گرفته و خود کم و بیش در آن دخیل بوده‌ام اشاره کنم و افق و چشم‌انداز اتی فعالیت‌های دانشجویی در ایران را ترسیم کنم.

مورد دیگر که در ادبیات روزمره‌ی چپ و راست اپوزیسیون و جامعه وجود دارد به کار بردن جنبش دانشجویی است. برای مثال جنبش دانشجویی را به مثابه‌ی یک جنبش واحد فرض گرفته و کشمکش‌های درون خود دانشگاه و جنبش‌های مختلف با افق و مطالبات مختلف و متضاد در نظر گرفته نمی‌شود و از تمام طیف‌های مختلف تحت عنوان جنبش دانشجویی اسم برده می‌شود. من به شخصه با این چنین تحلیل‌هایی شدیدن مرزبندی داشته و فکر می‌کنم تحولات اجتماعی و واقعی درون جامعه که بر سر منافع مختلف و متضاد اجتماعی است در بین جنبش‌های دانشجویی بازتاب پیدا کرده و در دانشگاه صف‌بندی‌های نظری و فکری به مراتب روشن‌تر از درون جامعه صورت می‌گیرد. بنابراین جنبش دانشجویی مورد دفاع از نظر من جنبش چپ دانشجویی است نه هر جنبش دانشجویی. به نظر من همانطور که ما کمونیست‌ها و مدافعین طبقه‌ی کارگر و سوسیالیسم تلاش داشتیم و داریم در دانشگاه سیاست خود را پیش ببریم، نیروهای دیگر از جمهوری اسلامی گرفته تا

جناح‌های رانده شده از حکومت و لیبرالیسم و نیروهای ناسیونالیست قومی و تروریست‌های اسلامی و غیره و غیره هم تلاش دارند تا در دانشگاه تاثیر گذار بوده و منافع طبقاتی و گروهی و قومی و مذهبی خود را پیش ببرند و حول اهداف آنها هم طیف‌هایی جمع می‌شوند که از نظر من جمله‌ی این نیروها را می‌توان جنبش راست و بورژوازی و ارتجاعی دانشجوی نام برد.

به دنبال شکست پروژه‌ی دوم خرداد در اوایل دهه‌ی هشتاد شمسی و سرخوردگی ناشی از شکست پروژه‌ی اصلاح طلبی در ایران و غیره و شکل‌گیری حرکات محدود کارگری در لابه لای فضایی که اصلاح طلبان برای خود در جامعه فراهم کرده بودند، جنبش چپ دانشجویی هم به مثابه بازتاب دهنده و همسو با جنبش کارگری در دانشگاه شکل گرفت. اولین هسته‌های فعالیت نیروهای چپ در دانشگاه تهران در اوایل دهه‌ی هشتاد تحت عنوان چپ رادیکال شکل گرفت و فعالین چپ در این مقطع حول درآوردن نشریات و هسته‌های مطالعاتی توانسته بودند با یکدیگر تماس گرفته و نوعی انسجام در بین این نیرو بر سر یک سری مسائل پایه‌ی شکل بگیرد. مسائلی که بیشتر به حوزه‌ی اعتقادی و سبک کار این نیرو مربوط بود.

در طی یک پروسه این نیرو توانست رشد قابل توجهی داشته باشد و تنها در چارچوب دانشگاه تهران باقی نماند بلکه به دیگر دانشگاه سرایت کند و در پروسه‌ی شکل‌گیری داب (دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب)، تعدادی از سرخوردگان از دفتر تحکیم و دوم خردادی‌های سابق که ظاهرین یا در عمل چپ را قبول کرده بودند به این پروژه پیوستند.

چپ در این مرحله توانسته بود با برگزاری تجمعات اعتراضی در دانشگاههای مختلف ایران یک افق و دورنمای سیاسی مشخص را مقابل جامعه قرار دهد و خود را به عنوان یک نیروی رادیکال به دانشگاه و افکار عمومی ثابت کند، اما هنوز نتوانسته بود در سطح توده‌ی اکثریت بدنه‌ی دانشجویی را با خود همراه کند. در دانشگاه به غیر از چپ‌ها نیروهای دیگر مرتجع وابسته به اصلاح طلبان حکومتی و نیروهای لیبرال پرو غرب هم فعالیت‌های چشمگیری داشتند، اما در مقابل فعالیت‌های علنی و رادیکالی که چپ داشت این نیرو شدیدن عقب نشینی کرده بود. سال ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶ اوج فعالیت‌های نیروهای چپ در دانشگاه بود.

چپ دانشجویی در این مقطع توانست با طبقه‌ی کارگر تماس برقرار کند و حول عملی کردن مطالباتی مانند جنبش دانشجویی متحد جنبش کارگری گامهای اساسی بردارد. در همین مقطع بود که دانشجویان و کارگران گلگشت‌های کارگری را سازمان دادند و توانستند تماس تنگاتنگی با هم داشته باشند. چیزی که جمهوری اسلامی شدیدن از آن هراس داشت.

جمهوری اسلامی بیش از هر چیز از طبقه‌ی کارگر هراس داشت و تمام تلاش این رژیم جلوگیری از برقراری ارتباط بین این دو نیرو بود. دلیل اصلی سرکوب این نیرو هم همین بود.

بنابراین ماجراجویی چند تا دانشجو یا شعارنویسی و یا ارتباط با خارج کشور به هیچوجه نمی‌تواند دلایل سرکوب‌های گسترده ۱۳ اذر و روزهای قبل از آن را توضیح دهد. اینکه جمهوری اسلامی این مسائل را بهانه کرد و بخشی از چپ هم مستقیم

یا غیر مستقیم با این رژیم در سرکوب چپ همکاری کرد، تنها بهانه یی برای سرکوب بیشتر و وحشیانه تر بود.

بسیاری از نیروهای بی تاثیر اپوزسیون تمام دلایل سرکوب را به برگزاری روز دانشجو در ۱۳ اذر ۸۶ ربط می دهند و برگزاری این روز را ماجراجویانه قلمداد می کنند. این دیگر بی خبری واقعی از اوضاع است. بی ربطی به جامعه است. به طور واقعی و با توجه به شواهدی که خود دیدم نشان خواهم داد که اینگونه نبوده و نیست.

برای نمونه تعداد کثیری از رفقا از جمله خود من در روزهای قبل از برگزاری مراسم در سیاه چال های وزارت اطلاعات رژیم اسلامی بودیم، موقعی که رژیم قبل از مراسم اقدام به دستگیری کرده و تعداد زیادی از کسانی که جز تاثیر گذارترین ادم ها بودند را دستگیر کرده است چطور می تواند، اتفاقا عدم برگزاری یک شکست بزرگ برای چپ و کمونیسم در دانشگاه بود. چرا چون جمهوری اسلامی فکر می کرد، اگر فعالین سرشناس و چهره های شناخته شده و سازمان دهندگان اصلی را دستگیر کند، می تواند جلو برگزاری این حرکت که کوبیدن مهر کمونیسم بر فضای دانشگاه و جامعه بعد از سال ها سرکوب بود را بگیرد، اما برگزاری مراسم با شکوه تر از همه ی سال های قبل نشان داد که علیرغم تمام دستگیری ها کم نیستند کسانی که در دانشگاه از منافع طبقه ی کارگر و سوسیالیسم دفاع می کنند و می توانند سازمان بدهند و اعتراضات را رهبری کنند. این اتفاقا شکست بزرگی برای جمهوری اسلامی و پیشروی برای چپ بود. کسانی که به دانشجویان چپ می گفتند ترمز کنید این کارو نکنید، ماجراجویی است در شرایطی که تعداد کثیری از دانشجویان در زندان به سر

می‌برند، عملن ماهییت اپورتونیستی خود را به نمایش گذاشتند. به همین دلیل ربط دادن سرکوب دانشجویان به برگزاری این مراسم بی‌نهایت غیر واقعی و ناشی از بی‌خبری کامل از اوضاع و کشمکش‌های آن دوران است. رژیم اسلامی به طور واقعی از گسترش این نیرو و نفوذ چپ و کمونیسم درون طبقه‌ی کارگر شدیدن در هراس بود و از مدت‌ها قبل تصمیم به سرکوب این نیرو گرفته بود. بنابراین اتفاقی نبوده و نمی‌تواند باشد در عرض چند روز ۵۷ نفر و در روزهای بعدی شمار دویست سیصد نفر از فعالین دانشجویی چپ و نه لیبرال و غیره را در سراسر ایران دستگیر می‌کند. این عمل هشدار به فعالین کارگری و طبقه‌ی کارگر بود. زهر چشم گرفتن از آنان بود.

به دنبال سرکوب داب نیروهای خارج کشوری و بی‌تاثیر و اینترنتی با اسم مستعار و غیره ضمن همکاری و همسویی با سیاست‌های رژیم در تلاش بودند، تا الترناتیو یک نیروی واقعی و علنی و شناخته شده‌ی دانشجویی در سطح جامعه‌ی ایران و حتی بین المللی را در اینترنت و فضای مجازی درست کنند. این حرکت احمقانه و از همان آغاز محکوم به شکست بود. دانشجویان سوسیالیست از یک سایت و وبلاگ فراتر نرفت و بعد از مدتی برای همیشه از فضای مجازی هم حذف شد. این نشان می‌دهد که حرکت‌هایی که بخواهد شکل بگیرد، باید واقعیت عینی داشته باشد و با اینترنت و در فضای مجازی و غیره نمی‌توان کاری را از پیش برد. توهمی که کل چپ متاسفانه به آن گرفتار است که گویا می‌شود با فیس بوک انقلاب راه انداخت

و کشمکش‌های واقعی بین جامعه را با کامنت‌نویسی و جدال کامنت‌ها توضیح می‌دهد. این اوج توهم است.

آینده‌ی جنبش دانشجویی

اینکه با توجه به تحولاتی که در چند سال اخیر اتفاق افتاده و با توجه به سرکوب‌هایی که صورت گرفته، سر برآوردن دوباره‌ی چپ، ان هم با ان میزان از علنیت داب عملن در چنین فضایی غیر ممکن است. وضعیت راست البته با توجه به اینکه این نیرو با اختلافاتی که بین درون جناحی پیش می‌آید در نهایت در چارچوب جمهوری اسلامی است خیلی متفاوت‌تر است.

برای فعالیت کمونیستی در دانشگاه، قبل از هر چیز باید سازمان دهی‌های توده‌ی دانشجویی به صورت مخفی و نیمه مخفی در سطح وسیع صورت گرفته باشد و توازن قوا به طور کل تغییر کرده باشد، ان موقع شرایط فعالیت علنی دوباره می‌تواند به رژیم تحمیل شود.

در شرایطی که چپ اجازه‌ی نفس کشیدن ندارد، با محافل چند نفره‌ی دانشجویی فعالیت علنی غیر ممکن است. چپ باید قبل از هر چیز به شکل زیر زمینی صفوف خود را متشکل کند و با بدنه‌ی جنبش کارگری در تماس باشد. بنابراین فعالیت علنی و ماجراجویی در شرایطی که توازن قوا به نفع نیروهای چپ نیست، تیر زدن به پای خود است.

با توجه به اینکه سنت چپ و کمونیسم حداقل در طول چند سال اخیر در دانشگاه‌های ایران جا افتاده است، بدون شک زمینه‌ی سر برآوردن نیروی چپ ممکن است و ضروری، اما با توجه به اینکه دانشگاه محیطی است که دانشجویان تنها به مدت چهار یا شش سال در آنجا امکان فعالیت دارد، اگر دانشجویان از این فرصت استفاده نکنند بدون شک این شانس را که بتوانند در دانشگاه دوباره چپ را بازسازی کنند و فعالیت رادیکال و علنی داشته باشند از بین خواهد رفت، بنابراین باید دانشجویان بیشترین استفاده را از این امکانات کرده و در طول این چند سال بتوانند فعالیت‌های مفیدی در راستای منافع طبقه‌ی کارگر سازمان دهند. اینکه شکل فعالیت در هر مقطع چگونه خواهد بود، بر می‌گردد به درک دانشجویان از اوضاع و توازن قوای نیروهای مختلف در دانشگاه و خارج از دانشگاه.

چپ و کمونیسم به دلیل اینکه از کشمکش‌های طبقاتی سر بر می‌آورد، با عمیق‌ترین کشمکش‌های طبقاتی در درون جامعه که چپ دانشجویی دوباره تحت تاثیر فضای واقعی جاما اصطلاحاً سر بر می‌آورد. به هر میزان که فضا در جامعه به چپ بچرخد، دانشگاه هم به همان میزان تحت تاثیر ایده‌های چپ و کمونیستی قرار می‌گیرد و دانشجویان چپ و کمونیست منافع طبقه‌ی کارگر را در محیط علمی و فضای دانشگاه پیش خواهند برد. بدون شک ترسیم آینده‌ی جنبش چپ دانشجویی و دانشگاه به طور عام کار آسانی نیست، ولی همانطور که گفته شد، به هر میزان که ما در محیط کار و زندگی طبقه‌ی کارگر بتوانیم سنت‌های کمونیستی و افق کمونیستی

را تبلیغ کرده و پیش ببریم، به همان میزان در دانشگاه هم می‌توان انتظار سر بر آوردن دوباره‌ی چپ و کمونیسم را بینم.

اما با توجه به حاکم بودن سنت‌ها و گفتمان چپ در چند سال گذشته به خصوص در بین سال‌های ۱۳۸۲ تا ۱۳۸۶ و حتی ۱۳۸۷ در دانشگاه و حرکت‌های وسیع چپ‌ها و انتشار نشریات و چپ ترشدن فضای جامعه در آن مقطع، سنت‌های چپ و کمونیستی امکان سر برآوردن مجدد را دارند. اگر داب‌ی در کار نبود شاید امید به سر برآوردن چپ خیلی کمتر از الان بودن، اما داب با تمام ضعف‌ها و اشکالاتی که داشت یک سنت کمونیستی و رادیکال از خود به جا گذاشته است که تا سال‌های سال می‌تواند مبنای شروع کار برای صدها هزار و میلیون‌ها دانشجو در دانشگاه‌های ایران باشد و بررسی و تحلیل و ارزیابی و نقد این سنت‌ها و درس گرفتن از گذشته می‌تواند راه آینده برای فعالین دانشجویی چپ و کمونیست را ترسیم کند.

با تشکر از همگی

حسن معارفی پور